

علی اصغر کاظمی*

سیدرضی عمادی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۱۵

چکیده

کمتر کسی باور داشت که خودسوزی بوعزیزی در تونس سرآغاز یک بحران بزرگ در راس قدرت سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) باشد. این بحران بزرگ با گذشت زمان گسترده‌تر شد و نام‌های مختلفی نظیر بهار عرب، انقلاب‌های عربی، بیداری اسلامی، بیداری انسانی و غیره به خود گرفت. موضوع اصلی بحران، مخالفت مردم با ساخت سیاسی کشورشان و همچنین مخالفت با ارزش‌های ارایه شده توسط حکومت بود. واکنش خشن حکومت‌های عرب به خواسته‌های مردم، موجب شدیدتر شدن تقابل مردم با حکومت‌های عرب شد. این تقابل به یک نقطه عطف در موازنه قدرت منطقه‌ای تبدیل شد. سرعت تحولات در منطقه منا به حدی بود که بازیگران بزرگ نظام بین‌الملل نگران تبعات آن برای منافع خود در این منطقه مهم راهبردی شدند. از این رو، ترکیب بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در این تحولات دخیل شدند. در این نوشتار تلاش بر این است که علل تداوم بحران در منطقه منا با استفاده از مدل مایکل برچر توضیح داده شود.

کلید واژگان: بحران، منطقه منا، موازنه قدرت، دموکراسی، دیکتاتوری، توسعه نامتوازن، فساد، تداوم

* استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۸ - ۹.

مقدمه

از دید مایکل برچر یک بحران وضعیتی است که طی آن ارزش‌ها و منافع مهم کشورها تهدید می‌شود، میزان زمان موجود برای پاسخ دادن محدود می‌باشد، و دولت‌ها با وقوع حالت بحرانی با اصل غافل‌گیری مواجه می‌شوند. (برچر، ۱۳۸۲، ۲۵) بنابراین از دید برچر در شرایطی که طی آن منافع و ارزش‌ها تهدید شده است و فرصت پاسخ‌گویی محدود و حالت غافل‌گیری وجود دارد، وضعیت بحران به‌وجود می‌آید. بر این اساس باید گفت تحولات جاری در منطقه منا^۱ (خاورمیانه و شمال آفریقا) هر سه شاخص تعریف بحران از دید مایکل برچر را دارا هستند و یک بحران برای حکومت‌های عربی منطقه محسوب می‌شوند؛ زیرا هم ارزش‌هایی که حکومت‌های عربی به مردم ارایه و تبلیغ می‌کردند با بحران مقبولیت نزد مردم مواجه شده و از سوی مردم با قاطعیت رد شدند، هم زمان پاسخ‌گویی به بحران در ابتدا به‌ویژه در مصر و تونس محدود بود، و هم شدت اعتراض‌های مردمی به حدی گسترده بود که نه‌تنها موجب غافل‌گیری حاکمان این کشورها، بلکه غافل‌گیری بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را نیز در پی داشته است.

تعاریف دیگری که توسط اساتید روابط بین‌الملل از بحران ارایه شده نیز عوامل سه‌گانه ارزش‌ها، زمان و شدت را به نوعی به همراه دارند. برای مثال، علی‌اصغر کاظمی در کتاب خود تحت عنوان مدیریت بحران‌های بین‌المللی در تعریف از بحران می‌گوید: «یک بحران وضعیتی است که نظم سیستم اصلی یا قسمت‌هایی از آن را که ما سیستم فرعی می‌نامیم، مختل کرده و پایداری آن را برهم زند. به زبان دیگر، یک بحران وضعیتی است که تغییر ناگهانی در یک یا چند قسمت از عوامل متغیر سیستم به‌وجود می‌آورد.» (کاظمی، ۱۳۶۶، ۱۴-۱۳)

با مشخص شدن این موضوع که تحولات در منطقه منا یک بحران محسوب می‌شود، این سوال مطرح می‌گردد که چرا این بحران تا این حد طولانی شده است و ترکیب حکومت‌ها، بازیگران داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تاکنون موفق به حل بحران نشده‌اند؟

مایکل برچر برای تعیین شدت و میزان یک بحران شش شاخص را تعیین‌کننده می‌داند که

1. The Middle East and North Africa (MENA)

پنج مورد از این شاخص‌ها قابلیت کاربرد در بحران خاورمیانه و شمال آفریقا را دارند. این شاخص‌ها بر حسب اولویت نگارنده این تحقیق در خصوص بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا عبارتند از: (پرچر، ۱۳۸۲، ۱۳-۱۲)

یک. اهمیت ژئواستراتژیک: یکی از عوامل اصلی نشان‌دهنده شدت بحران، اهمیت ژئواستراتژیک منطقه‌ای است که بحران در آنجا به وقوع پیوسته است. وقوع یک بحران در منطقه‌ای که برای قدرت‌های بزرگ حایز اهمیت است (مثل منطقه خاورمیانه)، نسبت به یک بحران زیرمجموعه پیرامونی (مثل بخش‌هایی از صحرای آفریقا) شدت بیشتری خواهد داشت.

دو. موضوع بحران: موضوع بحران نیز از مهم‌ترین عوامل اثرگذار در شدت یک بحران است. آیا مسائل مورد نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و یا تلفیقی از آنهاست؟ هرچه موضوع‌های مورد اختلاف بیشتر باشد، حل بحران نیز دشوارتر می‌شود. البته نوع بحران نیز مهم است. زمانی که اختلاف در مورد نوع رژیم سیاسی باشد، مدت زمان بیشتری برای حل بحران نیاز است.

سه. خشونت بین بازیگران: آیا در طول بحران خشونتی بین بازیگران اتفاق افتاده است؟ در این صورت سطح خشونت تا چه حد بوده است؟ خشونت شدیدتر در یک بحران هم به بی‌اعتمادی، نارضایتی و تنش شدیدتر در آن بحران و هم در نظام بعد از بحران منجر خواهد شد. در یک بحران درون سیستمی هرچه میزان به کارگیری خشونت از سوی یکی از طرفین درگیر به‌ویژه از طرف دولت بیشتر باشد، امکان توافق کمتر شده و میزان بی‌اعتمادی، نارضایتی و تنش بیشتر خواهد شد.

چهار. تعداد بازیگران: یکی از شاخص‌های شدت بحران تعداد بازیگران است؛ یعنی دولت یا دولت‌هایی که تصمیم‌گیرندگان آنها یک عمل، اتفاق یا تغییر در داخل و یا خارج از کشور را به‌عنوان عامل تهدید ارزش‌های اساسی، محدودیت زمان پاسخ‌گویی، و به احتمال زیاد مداخله در درگیری‌های نظامی قبل از رفع تهدید قلمداد می‌کنند. هرچه شرکت مستقیم بازیگران در یک بحران زیادتر باشد، احتمالاً بحران درهم گسیختگی زیادتری در پی خواهد داشت؛ یعنی تعداد زیاد بازیگران احتمالاً به تعاملات خصمانه زیادتر منجر شده و مدت زمان زیادتری برای زدودن اختلاف بین آنها نیاز خواهد بود.

پنج. میزان مداخله قدرت‌های بزرگ: آیا قدرت‌های بزرگ فعالیتی انجام داده‌اند؟ در این صورت، آیا فعالیت‌های فوق در اصل حمایت لفظی، سیاسی، اقتصادی یا نظامی از یک طرف درگیر بوده است؟ یا یک تعداد بیشتری از قدرت‌های بزرگ را به مداخله نظامی تشویق کرده‌اند؟ هرچه حمایت قدرت‌های بزرگ از یک طرف درگیر در بحران بیشتر باشد، یا قدرت بزرگ مخالفت زیادتری در مقابل طرف دیگر بحران از خود نشان دهد، حل بحران پیچیده‌تر و پایان آن دشوارتر خواهد بود.

شرح بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا

خاورمیانه و شمال آفریقا همواره به لحاظ نوعی ساخت سیاسی و اهمیت جغرافیایی‌اش با بحران مواجه بوده است. بحران جاری در خاورمیانه و شمال آفریقا که از تونس آغاز شد، به مصر، یمن، لیبی، بحرین، سوریه، عربستان، اردن و مغرب سرایت پیدا کرد، بحران گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن است. جوامع سنتی منطقه منا برای دهه‌ها شاهد یک حکومت دیکتاتوری خانوادگی بودند. در این جوامع انحصار ثروت و سرمایه و قدرت و حقوق در اختیار حاکمان بود. توسعه در این کشورها نوعی توسعه نامتوازن بود. طبقه حاکم با در اختیار داشتن قدرت و ثروت، هر روز بر میزان سرمایه خود می‌افزودند و در مقابل، میزان فقر مردم این کشورها افزایش می‌یافت. به‌رغم اینکه درآمد سرانه در برخی از کشورهای عربی نظیر لیبی بالا بود، اما عدم توزیع عادلانه ثروت منجر به افزایش بیکاری در این کشورها شد. برای مثال، بیکاری در لیبی ۲۰ درصد، در بحرین ۱۹/۶ درصد، در تونس ۱۴ درصد و در یمن ۲۵ درصد بوده است. (نیاکویی، ۱۳۹۰، ۲۶۳)

در عرصه سیاسی نیز، رژیم‌های عربی در سیاست داخلی سیاست سرکوب، کنترل شدید مخالفان، توقیف مطبوعات منتقد، نادیده گرفتن حقوق بشر، ارزش‌های دینی مردم و به‌طور کلی رویکرد غیردموکراتیک را در پیش گرفتند. در عرصه سیاست خارجی نیز بیش از هر چیز وابستگی حکومت‌های عرب به سیاست‌های غرب جلب توجه می‌کرد. اقتدارگرایی، دیکتاتوری حزبی و خشونت ساختاری مشخصه اصلی حکومت‌های عرب در عرصه داخل و وابستگی مشخصه اصلی در عرصه خارج بوده است. فقدان فشارهای بین‌المللی برای دموکراتیزاسیون که

اهمیت بسیار زیادی در تاثیر بر زوال موجودیت‌های سیاسی اقتدارگرا در اروپای شرقی و آمریکای جنوبی داشت، به اندازه ضعف جامعه مدنی، تداوم قدرت نهادهای دولتی، و اهمیت اجتماعی نهادهای دولتی در اقتدارگرایی دولت‌های خاورمیانه تاثیر داشته است. (کامروا، ۱۳۸۸، ۳۸۳)

وجود این شرایط موجب شد تا کشورهای منطقه منا بسترهای لازم برای بروز یک بحران بزرگ ساختاری را داشته باشند. مخالفان در این کشورها گاه از گروه‌های شناخته شده سیاسی در جهان عرب نظیر اخوان المسلمین بودند که از سال‌ها قبل به‌رغم خفقان و سرکوب، تقابل با حکومت را در دستور کار خود داشتند. در این میان، مصادره چرخ دستی محمد بوعزیزی ۲۶ ساله تحصیل کرده و نواختن سیلی بر گوش وی توسط پلیس زن شهر «سیدی بوزید» تونس به خودسوزی این جوان تونسی در هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ انجامید. خودسوزی بوعزیزی اگرچه یک نقطه عطف برای شعله‌ور شدن اعتراض‌های مردمی در تونس و به تبع آن در دیگر کشورهای عربی بود، اما در واقع خودسوزی بوعزیزی روشن شدن آتشی بود که از سال‌ها قبل زیر خاکستر پنهان شده بود. بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر خیلی در مقابل اعتراض‌های مردم مقاومت نکرده و از قدرت کناره‌گیری کردند. اما در لیبی داستان به‌گونه‌ای دیگر پیش رفت. سرهنگ قذافی، دیکتاتور ۴۲ ساله لیبی، معترضان لیبیایی را مشتی دیوانه خواند و در مقابل آنها از توپ و تفنگ و هواپیمای جنگی استفاده کرد، اما دخالت غرب در قالب ناتو منجر به این شد که راهبرد سرهنگ قذافی تنها ۹ ماه دوام داشته باشد و در نهایت با مرگ سرهنگ، قسمت اول داستان در لیبی پایان یابد. مرگ قذافی پایان همه داستان لیبی نبود، بلکه حکایت در این کشور نفت‌خیز همچنان باقی است.

در یمن نیز، علی عبدالله صالح، دیکتاتور ۳۳ ساله، راهبرد سرکوب اعتراض‌ها را در پیش گرفت، اما او همانند قذافی به سمت جنگ داخلی حرکت نکرد. صالح تلاش کرد با کمک بازیگران منطقه‌ای حاضر در شورای همکاری خلیج فارس و همچنین بازیگران فرامنطقه‌ای نظیر آمریکا در مقابل مردم یمن و خواسته‌های دموکراتیک آنها مقابله کند. صالح تلاش کرد با اتخاذ راهبرد خرید زمان و فرسایشی کردن اعتراض‌ها به نوعی معترضان را خسته کند، اما مردم معترض یمن با آگاهی از راهبرد صالح، تنها سرنگونی او از قدرت را در دستور کار خود قرار

داده بودند. در نهایت نیز با مدیریت بحران توسط بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، بخش اول بحران یمن با انتقال قدرت و برگزاری یک انتخابات تک‌نامزدی به پایان رسید. در یمن نیز بحران خاتمه پیدا نکرد، بلکه همچنان با مدیریت همان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ادامه دارد و مردم نیز خواستار تغییرات واقعی در کشور هستند.

بحران در خاورمیانه زمانی شدید شد که اعتراض‌ها در سوریه کلید خورد. جنس اعتراض‌های سوریه با دیگر کشورهای عربی متفاوت است. در سایر کشورها بازیگران مهم منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خواستار حفظ وضع موجود و باقی ماندن حاکمان عرب در راس قدرت بودند، اما در سوریه خواستار تغییر قدرت سیاسی هستند. سوریه برخلاف دیگر کشورهای عربی در محور مقاومت قرار داشته و تغییر قدرت در این کشور می‌تواند از تقویت احتمالی مقاومت در نتیجه تغییر موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه جلوگیری کند. در سوریه نیز همانند لیبی میزان خشونت‌ها بسیار زیاد است. اهمیت جغرافیایی و سیاسی این کشور موجب شد تا بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در تحولات سوریه حضور پررنگی داشته باشند.

چرایی تداوم بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا (منطقه منا)

الف: اهمیت ژئواستراتژیک

خاورمیانه و شمال آفریقا از دو بعد جغرافیایی سیاسی و جایگاه اقتصادی برای نظام بین‌الملل حایز اهمیت هستند و این دو بعد موجب می‌شود که این مناطق همواره با نفوذ قدرت‌های بزرگ، تنش‌های سیاسی و بحران درون سیستمی مواجه باشند.

یک. جغرافیای سیاسی

منطقه منا بخشی از اهمیتش را همواره در سیاست جهانی مدیون موقعیت جغرافیایی خود به‌عنوان پلی بین دریای مدیترانه و اقیانوس هند است. این منطقه همچنین بین اروپا، آفریقا و شرق و جنوب شرق آسیا واقع شده است. چند نقطه راهبردی دنیا از جمله تنگه هرمز، تنگه باب‌المندب، تنگه جبل‌الطارق، تنگه‌های بسفر و داردانل و کانال سوئز نیز در این منطقه قرار

گرفته‌اند که اهمیت هریک از این نقاط راهبردی در اقتصاد جهانی بسیار مهم است. از این‌رو، تسلط بر خاورمیانه و شمال آفریقا و نقاط راهبردی آن، مزیت مهم نظامی و راهبردی ایجاد خواهد نمود. (سلیمانی، ۱۳۷۹، ۶-۱۳۵) روزانه ۱۸ میلیون بشکه نفت از تنگه مهم هرمز حمل می‌شود. در سال ۲۰۰۹ بیش از ۳۴ هزار کشتی از کانال سوئز عبور کردند که تقریباً ۲۷۰۰ فروند از آنها نفت کش بوده و ۲۹ میلیون تن نفت (معادل ۲۱۳ میلیون بشکه در سال یا ۵۸۲ هزار بشکه در روز) را حمل کردند. (بیگ عزیزاده، ۱۳۹۰، ۱۶) این امتیازها باعث شده است منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا جایگاه ویژه‌ای نزد بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای پیدا کند. در حال حاضر نیز یکی از مهم‌ترین دلایل توجه قدرت‌های بزرگ به بحران جاری در این مناطق به‌خاطر اهمیت ژئوپلیتیکی آن است و این عامل مهم سبب شد تا این منطقه همواره با بحران عجین باشد و بحران‌ها نیز مطابق میل مردم حل نشوند.

دو. اهمیت اقتصادی

اگرچه در خصوص اهمیت اقتصادی منطقه منا دلایل زیادی ازجمله دلایل نظامی و تسلیحاتی را می‌توان مطرح کرد، اما مهم‌ترین دلیل اهمیت اقتصادی این منطقه به وجود منابع غنی نفت و گاز برمی‌گردد. اهمیت نفت و گاز در اقتصاد جهان به‌ویژه در اقتصاد قدرت‌های بزرگ بر کسی پوشیده نیست. نفت در یکصد سال اخیر در علم سیاست و کاربرد قدرت، کانون توجهات جهانی بوده و اهمیت آن با گذشت زمان افزون‌تر شده است. سرنوشت نفت در واقع تاریخ یک قرن اخیر جهان است. نفت مهم‌ترین کالای راهبردی است که از بدو پیدایی و به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، هرگز نه‌تنها از تاریخ جدا نبوده، بلکه توانسته است به تاریخ شکل دهد و در چگونگی تفکر، زیست، فعالیت، جنگ، و سرنوشت ملت‌ها نقش حیاتی داشته باشد، به‌طوری‌که انسان امروز را انسان «عصر هیدروکربن» نامیده‌اند. (شفیعی، ۱۳۸۹)

بیشتر قدرت‌های بزرگ به نفت و گاز اعضای سازمان اوپک وابستگی دارند. اغلب اعضای اوپک به‌عنوان مهم‌ترین سازمان نفتی در جهان را نیز کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تشکیل می‌دهند. بر این اساس، این منطقه در تعیین قیمت و سیاست‌گذاری نفتی و گازی نقش

مهمی ایفا می‌کند. اعضای اوپک واقع در منا در سال ۲۰۱۱، حدود ۲۳ میلیون و ۱۰۰ هزار بشکه در روز نفت تولید کردند. بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت و همچنین بزرگ‌ترین تولیدکنندگان گاز جهان به استثنای روسیه در این منطقه حضور دارند. مجموع ذخایر نفت و گاز اثبات شده اعضای اوپک واقع در منطقه منا به ترتیب، ۸۴۰ میلیارد بشکه نفت و ۸۰ تریلیون فوت مکعب گاز برآورد شده است که به ترتیب ۵۸ و ۴۳ درصد مجموع ذخایر جهان را شامل می‌شود. تخمین زده می‌شود که سهم منطقه منا از بازار جهانی نفت در ۲۰۲۰ به حدود ۴۰ میلیون بشکه در روز خواهید رسید. (شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی شانا، ۱۱ بهمن ۱۳۹۰)

آژانس بین‌المللی انرژی برآورد کرده است که به ازای قطع روزانه یک میلیون بشکه نفت، قیمت‌های آن بین ۳ تا ۵ دلار به ازای هر بشکه افزایش خواهد یافت. همچنین این آژانس برآورد کرد که با این اتفاق، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا بین ۳ دهم تا ۵ دهم درصد مطلق کاهش خواهد یافت. (سایت جهانی شدن، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۱) بر این اساس، برژنیسکی بعد از بحران اشغال کویت از سوی عراق در ۱۹۹۰ گفت: «در بحران کنونی خلیج فارس آنچه برای آمریکا اهمیت دارد، این است که عربستان مورد تهاجم قرار نگیرد و وضعیت نفت از یک قیمت مقبول تجاوز نکند و نگه‌داشتن قیمت نفت در سقف ۳۰ دلار از اهداف اصلی آمریکا در مقطع کنونی است، و جوانان آمریکا نباید فدای کویت شوند.» دیک چینی، وزیر جنگ وقت آمریکا، نیز درباره بحران کویت اعلام داشت: «برای ما آل صباح مطرح نیست، ما نفت را می‌خواهیم.» (شفیعی، ۱۳۸۹)

این اهمیت بالای اقتصادی نیز موجب می‌شود قدرت‌های بزرگ به کوچک‌ترین تحول و بحران در این منطقه حساس باشند و تلاش کنند تا بحران را در جهت منافع خود مدیریت نمایند. آنچه که در تحولات جهان عرب از ۲۰۱۱ تاکنون اتفاق افتاده است نیز در همین مسیر می‌باشد. به عبارتی، قدرت‌های بزرگ که مخالفت مردم عرب با راهبردهای خارجی حکومت‌هایشان را دیدند، تشکیل یک حکومت مردمی را به نفع خود ندانسته و تلاش کردند مانع از ایجاد حکومتی با انتخاب مردم شوند. این خود یکی از دلایل تداوم بحران جاری در کشورهای عربی است که نمونه آشکار این راهبرد را می‌توان در کشور یمن دید.

موضوع بحران

موضوع بحران جاری در منطقه منا تقابل ارزش‌های مردمی با ارزش‌های حکومتی است. این ارزش‌ها در درجه اول تقابل دموکراسی‌خواهی مردم در مقابل اقتدارگرایی و دیکتاتوری حاکمان چنددهه‌ای جهان عرب است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت‌های عربی خاورمیانه و شمال آفریقا این است که این دولت‌ها، دولت‌هایی پسااستعماری^۱ محسوب می‌شوند؛ یعنی به بهانه استقلال و امنیت ملی، آزادی‌ها را سرکوب و با وضع حالت فوق‌العاده در کشور در جهت نادیده گرفتن حقوق مدنی مردم حرکت می‌کنند. (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۱، ۱۷۰) قدرت در این کشورها تمامیت‌خواه است و همه عرصه‌ها تحت کنترل حکومت قرار دارد. انتخابات در این کشورها یا برگزار نمی‌شود یا آنکه به صورت صوری و با محدودیت‌های زیادی از جمله عدم مشارکت مخالفان حکومت در انتخابات برگزار می‌شود. ساختار حکومتی در اکثر کشورهای خاورمیانه موجب ناکارآمدی این نظام‌ها و شکاف میان حکومت و مردم شده است. ابزارهای حکومتی همچون دستگاه اجرایی متمرکز، نظام حقوقی، احزاب و غیره به جای اینکه در خدمت حکومت پاسخ‌گو، کارآمد و قانونمند برای شهروندان و یک پارچگی استوار بر هویت ملی قرار گیرد، به ابزاری در دست حکومت‌های مستبد برای تامین اهداف خود تبدیل شدند (واعظی، ۱۳۹۰، ۲۹۷) بر این اساس، یکی از اهداف مهم خیزش‌های اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، اصلاح ساختار سیاسی با محوریت کاهش فساد اعم از سیاسی و اقتصادی و افزایش نقش مردم به منظور افزایش مشارکت مدنی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در کشور است. از این رو باید گفت تحولات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به لحاظ ماهیتی، در درجه اول ضدحکومت‌های دیکتاتوری است و جنبش‌های اعتراضی در این مناطق خواستار ایجاد حکومت دموکراتیک با محوریت انتخاب مردم هستند. این نوع تقابل که خواستار یک تغییر ماهیتی در بالاترین سطح یعنی رژیم سیاسی است، در کوتاه‌مدت به پایان نمی‌رسد و نیازمند طی یک پروسه زمانی برای تحقق هدف و همچنین بازگشت ثبات به جامعه است.

1. Post- Colony

در درجه دوم، مهم‌ترین ارزش برای مردم که در تقابل با ارزش‌های مورد حمایت حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار گرفت، ارزش‌های دینی است. دولت‌های عربی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در کنار ماهیت دیکتاتوری‌شان، دولت‌هایی سکولار نیز هستند. حکومت‌ها در این کشورها بدون توجه به عقاید و خواسته‌های مردم، مروج ارزش‌های غربی در جامعه بوده و شتابان در جاده سکولاریسم حرکت می‌کردند. در برخی از کشورها نظیر تونس، زین‌العابدین بن علی با محور قرار دادن ارزش‌های غربی حتی با پخش اذان مخالفت کرد و قانون ممنوعیت حجاب را برای زنان به اجرا گذاشت. این در حالی است که اکثریت مردم در جوامع عربی مسلمان بوده و خواستار حضور شریعت اسلامی در جامعه و اجرای آنها هستند. شعارها و نشانه‌های مورد استفاده در تظاهرات، تفکرات رهبران و اقبال عمومی مردم به گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در اولین مشارکت سیاسی در این کشورها پس از تحولات اخیر؛ از جمله در تونس و مصر، ماهیت اسلامی جنبش‌های اعتراضی در این کشورها را نشان می‌دهد. (Pillar, 2011, 19) این موضوع هم یکی از ریشه‌های اصلی بروز اعتراض‌های مردمی در این مناطق بوده و هم اینکه پس از تغییر حکومت در برخی از کشورها نظیر مصر یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلایل برای تداوم اعتراض‌ها محسوب می‌شود. در واقع، تاکنون ارزش‌های مورد حمایت دیکتاتورهای عربی موجب بروز نوعی بحران هویت در این کشورها شد. اکنون مردم به دنبال احیای هویت اسلامی خود نیز در کنار دموکراسی‌خواهی هستند. این خواسته مردم در جهان عرب، هم مورد مخالفت حاکمان این کشورهاست و هم اینکه برخی از کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز مخالف احیای هویت اسلامی و روی کار آمدن یک حکومت اسلامی در جهان عرب هستند. این تقابل ارزشی نیز یکی دیگر از علل تداوم بحران در جهان عرب محسوب می‌شود.

سومین و مهم‌ترین تقابل ارزشی مردم و حاکمان عرب، به نظم آمریکایی^۱ موجود در منطقه به‌طور کل و در این کشورها به‌طور خاص است. نظم آمریکایی در خاورمیانه بر ثبات و دوام دیکتاتوری‌ها، حضور و بهره‌برداری اسرائیل، تامین منافع حداکثری آمریکا و غرب در نتیجه تبعیت از

1. American Order

سیاست‌های این کشورها در خاورمیانه و زیان و ضربه به منافع ملت‌های منطقه مبتنی بود. مهم‌ترین ابزار در این نظم، کاربست زور و نیروی نظامی بود در این منطقه با حاکمیت و تسلط حکومت‌های جمهوری و پادشاهی که حکومت‌های خاندانی و فردی بوده‌اند، نارضایتی‌ها و مطالبات داخلی کشورها مورد بی‌توجهی و سرکوب قرار گرفته است. بر این اساس، ثبات نسبی در کشورهای منطقه و نظم منطقه‌ای موجود بر اساس حاکمیت و کنترل مبتنی بر زور سیاسی از سوی حکومت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک مورد حمایت قدرت‌های بزرگ بوده است. (واعظی، ۱۳۹۰، ۲۹۵)

نظرسنجی موسسه «زاگی اینترنشنال» در جولای ۲۰۱۰؛ یعنی چند ماه پیش از انقلاب مصر، نشان داد که ۹۲ درصد از مردم مصر، آمریکا را بزرگ‌ترین تهدید خود می‌دانند، ۸۵ درصد از مردم نیز نگرش منفی به آمریکا دارند، ۸۷ درصد به آمریکا اعتماد نداشتند (www.Islamicgc.com)

بر این اساس، نظم پساآمریکایی بر شکل‌گیری حکومت‌های مردمی، استقلال کشورهای منطقه از تحمیل منافع غرب، انزوای اسرائیل و عصر پایان سلطه آمریکا در منطقه مبتنی خواهد بود (حاج‌یوسفی، ۱۳۹۱، ۱۶۱) از این‌رو، غرب و آمریکا نیز در مقابل جنبش مردمی جهان عرب مقاومت کرده و تلاش زیادی برای به انحراف کشیدن آن انجام دادند. طولانی شدن بحران در خاورمیانه، موجب می‌شود فرصت کافی برای جهان غرب جهت مدیریت این بحران و ایجاد وضعیت مطلوب به‌وجود آید. واقعیت این است که غرب و آمریکا به خوبی واقف هستند که به‌رغم تبلیغات زیادی که درباره دموکراسی انجام می‌دهند، دموکراسی در خاورمیانه به دلیل ماهیت اسلامی و همچنین ضدنظم آمریکایی مردم منطقه، دشمن غرب محسوب می‌شود (میلشتاین، ۱۳۹۰، ۲۹۰)

با توجه به ویژگی‌های گفته شده درباره حکومت‌های عربی و همچنین اهمیت ژئوپلیتیکی و اقتصادی منطقه منا، باید گفت که این منطقه ذاتاً ناپایدار است. سیستم‌هایی که ذاتاً ناپایدار هستند، بروز یک بحران کوچک کافی است تا آتش جنگ شعله‌ور شود. (کاظمی، ۱۳۶۶، ۱۷)

از این‌رو، خودسوزی بوعزیزی در تونس کافی بود تا سیستم‌های سیاسی ناپایدار در منطقه منا دچار بحران شدید شده و پشت سر هم یا سقوط کنند یا شاهد رشد اعتراض‌های مدنی مردمی باشند. بر اساس مدل مکعب بحران که کاظمی در کتاب *مدیریت بحران‌های بین‌المللی* توضیح می‌دهد، می‌توان بحران‌های اخیر در منطقه منا را در برخی از کشورها از نوع بحران‌های

«شدید» و در برخی دیگر از نوع بحران‌های «کند» نامید. بحران‌های شدید در یک وضعیت کاملاً بحرانی اتفاق می‌افتند که هدف‌های عمده ملی مورد مخاطره قرار می‌گیرد، در سطوح بالای عوامل دولتی تصمیمات اتخاذ می‌گردد، محدودیت زمانی همراه با شرایط روانی عناصر تصمیم گیرنده دولت ضرورت احتراز و صرف‌نظر کردن از روش‌های مالوف بوروکراسی را ایجاد می‌کند (کاظمی، ۱۳۶۶، ۳۳) بحران در تونس، مصر، لیبی، یمن و سوریه را می‌توان از نوع شدید دانست. در بحران‌های «کند» تهدید خفیف است و مدت زمان تصمیم‌گیری نسبتاً طولانی است، ولی رویداد غیرمترقبه و پیش‌بینی نشده است. تصمیم‌گیران در این حالت سعی در احتراز از اقدام به عمل نموده و عمدتاً به مباحثاتی می‌پردازند که هرگز منجر به تصمیم نهایی نمی‌شود. (کاظمی، ۱۳۶۶، ۳۶) بحران در کشورهایی مثل اردن و مغرب را می‌توان بحران کند نامید.

خشونت بین بازیگران

مایکل برچر بر این باور است که ممکن است وجود گروهی از شرایط در سطح دولت، یک بازیگر را وا دارد تا دولت را از دوره قبل از بحران به یک بحران کامل سوق دهد. این شرایط برای بحران جاری در خاورمیانه و شمال آفریقا عبارتند از: وجود یک رژیم غیردموکراتیک، و درگیری در یک اختلاف طولانی مدت. (برچر، ۱۳۸۲، ۱۱۵-۱۱۴) رژیم‌های حاکم در منطقه مناصباً از ویژگی غیردموکراتیک برخوردار هستند و اختلاف آنها با مخالفان داخلی شان یک اختلاف با مدت زمان طولانی است. در حکومت‌های غیردموکراتیک خشونت راحت‌تر رخ می‌دهد. از این‌رو، خشونت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تحولات جاری در خاورمیانه و شمال آفریقا است و رژیم‌های غیردموکراتیک این منطقه خشونت را به‌عنوان یکی از راه‌های مدیریت بحران انتخاب کردند. زمانی که خشونت توسط یک طرف استفاده و گسترش یابد، به بی‌اعتمادی میان طرف‌های درگیر منجر شده و زمان حل بحران را طولانی می‌کند، به‌ویژه آنکه خشونت درون سیستمی باشد و علیه مردم آن کشور مورد استفاده قرار گیرد.

دیکتاتورهای عرب که از گسترش اعتراض‌های مردمی در کشورهاشان دچار نوعی سردرگمی شدند، ضمن مخالفت با خواسته‌های مدنی و دموکراتیک مردمشان، سرکوبی این اعتراض‌ها را در

دستور کار خود قرار دادند. خشونت در این کشورها انواع مختلفی داشته است. کشتار، بازداشت و شکنجه از مهم‌ترین اشکال خشونت در جهان عرب هستند. بیشترین میزان خشونت در ابتدا در لیبی، سپس سوریه، یمن و مصر اعمال شده است. جنگ ۹ ماهه در لیبی بیش از ۵۰ هزار کشته و ده‌ها هزار زخمی و بی‌خانمان برجای گذاشت. بسیاری از مردم به‌خصوص در شهرهایی که جنگ در آنها جریان داشت، مجبور به ترک خانه‌هایشان و فرار به کشورهای همسایه شدند (عظیمی، ۱۳۹۰). بارها سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری به نقض گسترده حقوق بشر در تحولات کشورهای عربی هشدار دادند. موضوع مهم این است که گسترش خشونت‌های دولتی نه تنها موجب فروکش کردن اعتراض‌ها نشد، بلکه بر تداوم اعتراض‌ها افزود و معترضان بدون هراس از خشونت و با هدف حراست از خون شهدای خود در میادین مهم شهرهای عربی حاضر شدند. اعمال خشونت موجب شد تا اگر معترضان در برخی از کشورها نظیر اردن و بحرین در روزهای ابتدایی اعتراض‌شان فقط خواستار انجام اصلاحات سیاسی - اقتصادی بودند، در نتیجه خشونت حکومت تغییر خواسته داده و سرنگونی حکومت‌هایشان را در دستور کار قرار دادند. تغییر راهبرد و خواسته معترضان در نتیجه افزایش خشونت حکومت، یکی از مهم‌ترین عوامل در تداوم بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. به عبارتی، مقابله با گسترش بحران در زمانی که خشونت اتفاق بیفتد، بسیار مشکل‌تر از مقابله در دوره قبل از بحران یا حالت عدم بحرانی است. (برچر، ۱۳۸۲، ۱۲۳)

تعداد بازیگران

بازیگران تحولات جاری در خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان شامل بازیگران داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دانست.

بازیگران داخلی که در واقع مهم‌ترین بازیگران تحولات جاری در جهان عرب هستند، شامل بازیگران مخالف و حکومت‌های عرب می‌باشند. بازیگران مخالف حکومت در کشورهای عربی را می‌توان شامل مردم عادی، نخبه‌های سیاسی، احزاب سیاسی، گروه‌های مذهبی و همچنین گروه‌های قومی برشمرد. موضوع مهم این است که این بازیگران متفقا خواستار تغییر وضع موجود، تغییر نظام سیاسی کشورشان از دیکتاتوری به دموکراسی و تشکیل یک حکومت منتخب مردمی

هستند (Muasher, January 27, 2011) در مقابل حکومت‌های عربی و حامیان داخلی آنها خواستار حفظ وضع موجود در کشورشان بوده و به سرکوب جنبش‌های اعتراضی پرداختند.

در کنار بازیگران داخلی، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز در تحولات جهان عرب حضور فعال داشته‌اند. بازیگران منطقه‌ای عبارتند از: عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل، قطر و ایران، که هریک دارای منافع خاص خود در جهان عرب هستند. عربستان سعودی خواستار حفظ وضع موجود در جهان عرب به استثنای سوریه است و از حاکمان عربی دفاع می‌کند. قطر از تغییرات در جهان عرب حمایت می‌کند و خود را هم‌سو با مردم عرب معرفی کرده است. ترکیه نیز از تغییرات در جهان عرب حمایت می‌کند و در تلاش است تا با نفوذ در کشورهای عربی، نظام حکومتی خود را به‌عنوان الگو به مردم این کشورها معرفی کند. اسرائیل نیز همانند عربستان، رویکرد محافظه‌کارانه‌ای در قبال تحولات جهان عرب در پیش گرفته و خواستار حفظ وضع موجود در کشورهای عربی است. (Khelghat Doost and Jegatesn, 30 July 2012) ایران نیز به استثنای سوریه^۱ در بقیه کشورهای عرب هم‌سو با مردم از تغییرات حمایت می‌کند و خواهان تغییر وضع موجود است. ایران همانند ترکیه تلاش می‌کند انقلاب اسلامی خود را به‌عنوان الگو به مردم عرب معرفی کند. هریک از بازیگران منطقه‌ای در صدد هستند موازنه قدرت در تحولات جاری جهان عرب را به‌نفع خود تغییر دهند. (Abdullah, December 28, 2011) تحولات سوریه و بحرین در موازنه قدرت منطقه‌ای تأثیر زیادی دارند. عربستان سعودی و پادشاهان عرب حوزه خلیج فارس می‌دانند که سقوط حکومت آل خلیفه در بحرین می‌تواند به دیگر کشورهای عرب این منطقه از جمله عربستان نیز سرایت کند. بر این اساس، حکومت عربستان در قالب طرح «سپر جزیره» شورای همکاری خلیج فارس برای کمک به پادشاه بحرین به این کشور لشکرکشی کرد. هرگونه تغییر در ساخت سیاسی بحرین می‌تواند موازنه قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه را به‌نفع رقبای منطقه‌ای عربستان و رژیم صهیونیستی به‌ویژه ایران دچار تغییر کند. بر این اساس است که بازیگران منطقه‌ای نظیر عربستان با کمک بازیگران فرامنطقه‌ای تلاش می‌کنند بحرین را در باشگاه

۱. جمهوری اسلامی ایران تحولات در سوریه را بر خلاف دیگر کشورهای عربی دارای منشا داخلی نمی‌داند، بلکه آنرا نشأت گرفته از

نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در خاورمیانه می‌داند.

پادشاهان عربی حفظ کنند. (Andersen, 2012, 10-12) در سوریه نیز هرگونه تغییر در راس قدرت سیاسی این کشور می‌تواند به تقویت موقعیت منطقه‌ای عربستان و ترکیه و تضعیف موقعیت ایران منجر شود. از این رو، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای از منافع خود در سوریه دفاع می‌کند و خواهان باقی ماندن بشار اسد در قدرت یا تغییر از طریق روندهای دموکراتیک است. اما عربستان سعودی و ترکیه خواستار سقوط بشار اسد از قدرت هستند و برای نیل به این هدف روش‌های غیردموکراتیک از جمله افزایش خشونت در سوریه را درپیش گرفته‌اند. بازیگران فرامنطقه‌ای سومین بخش از بازیگران در تحولات جهان عرب هستند. این بازیگران در تحولات جهان عرب شامل کشورهایی نظیر آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا هستند که هریک دارای جهت‌گیری‌های خاص خود در کشورهای عرب هستند. آمریکا و اروپا هم‌سو با هم و روسیه و چین نیز هم‌سو با یکدیگر، به‌ویژه در بحران سوریه حرکت می‌کنند. بازیگران غربی به‌جز در لیبی و سوریه، در بقیه کشورهای عرب خواستار حفظ وضع موجود بوده و در مقابل مردم این کشورها قرار گرفته و از تغییر حکومت‌ها حمایت نمی‌کنند. روسیه و چین نیز بیش از همه در تحولات سوریه نقش دارند و برخلاف محور غربی خواستار حفظ وضع موجود در این کشور هستند. از این رو، باید گفت که تعدد بازیگران در تحولات منطقه مناسبتی موجب سخت‌تر شدن دستیابی به تفاهم و در نتیجه طولانی شدن بحران در این منطقه شده است.

میزان مداخله قدرت‌های بزرگ

میزان مداخله قدرت‌های بزرگ شاخص مهمی در گسترش یا کاهش یک بحران است. آیا قدرت‌های بزرگ فعالیتی در منطقه بحران داشته‌اند؟ در این صورت، آیا فعالیت قدرت‌های بزرگ در جهت حمایت از حکومت است یا مخالفان حکومت؟ تردیدی نیست که اگر فعالیت قدرت‌های بزرگ در جهت حمایت از حکومت باشد، بحران از قابلیت گسترش بیشتری برخوردار خواهد بود.

واقعیت این است که بازیگران فرامنطقه‌ای با همه توان و قوای خود در تحولات منطقه مناسبتی دارند. مهم‌ترین چیزی که باعث توجه قدرت‌های بزرگ به منطقه مناسبتی می‌شود، موضوع نفت و گاز این منطقه است که در صفحات قبل در این زمینه توضیح داده شد. غرب در قالب ناتو

به این دلیل به لیبی حمله کرد که لیبی به عنوان یکی از کشورهای عضو اوپک و دارنده بزرگترین ذخایر نفتی در آفریقا است که یکی از باکیفیت‌ترین ذخایر نفتی جهان را در اختیار دارد و این کیفیت بالا، نفت لیبی را در میان یکی از پرطرفدارترین نفت‌های حال حاضر جهان قرار می‌دهد. در ۲۰۱۰، لیبی ۱/۸ میلیون بشکه نفت در هر روز صادرات نفتی و میزان زیادی صادرات گازی داشته است. (سکونیوز، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱)

دیگر دلیل دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای در تحولات جاری در منطقه منا، این است که این بازیگران برای خود در این منطقه منافع راهبردی قائل هستند که در اثر تحولات بهار عربی، منافع و نفوذ آنها در معرض خطر و تهدید قرار گرفته است و لذا برای حفظ آن منافع به مداخله می‌پردازند و یا اینکه تحولات بهار عربی به آنها این امکان را داده است که منافع جدیدی را برای خود تعریف کنند و با مداخله خود به دنبال تحقق آن منافع باشند. برای مثال، پایگاه پنجم دریایی آمریکا در بحرین قرار دارد. به این دلیل آمریکا که مدعی دموکراسی و حقوق بشر در جهان است، در موضوع بحرین منافع راهبردی خود را بر ارزش‌هایش ترجیح می‌دهد و از حکومت بحرین در مقابل خواسته‌های دموکراتیک مردم دفاع می‌کند. (Andersen, 2012, 12)

دلیل دیگری که برای مداخله قدرت‌های بزرگ در تحولات منطقه منا وجود دارد، به توازن قوا در این منطقه مربوط می‌باشد. در منطقه خاورمیانه همواره دو محور سازش و مقاومت حضور داشته‌اند. محور سازش به رهبری عربستان و مصر خواستار سازش با اسرائیل بوده و محور مقاومت به رهبری ایران و محوریت حزب‌الله لبنان خواستار مقاومت در مقابل اسرائیل هستند. برکناری بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر و همچنین گسترش اعتراض‌ها در کشورهای نظیر بحرین، عربستان، یمن و اردن که در محور سازش در خاورمیانه قرار داشتند، موجب شد قدرت‌های بزرگ غربی به رهبری آمریکا برای تضعیف محور مقاومت و حمایت از اسرائیل، پروژه کمک به مخالفان سوری برای براندازی بشار اسد از قدرت و تغییر ساختار سیاسی سوریه را در دستور کار خود قرار دهند. از سوی دیگر، تقابل منافع غرب با منافع روسیه و چین در سوریه نیز به بحرانی‌تر شدن کشمکش در این کشور کمک کرده است. (Daoudy, 2011, 22)

دلیل دیگری که برای مداخله قدرت‌های غربی به نفع دیکتاتورهای عرب در تحولات منطقه

منا وجود دارد، این است که کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا بیش از آنکه اعتراض‌های جهان عرب را علیه دیکتاتورهای این کشورها بدانند، اعتراض‌هایی علیه نفوذ خود در این کشورها می‌دانند. (Seale, 2012) بر این اساس، از ایجاد یک حکومت مستقل مردمی که خواهان استقلال در جهت‌گیری سیاست خارجی باشد استقبال نکرده و با حمایت از دیکتاتورهای جهان عرب موجب تداوم بحران در این کشورها شدند. تردیدی نیست که حضور نظامی کشورهای غربی در کشورهای منطقه منا و کمک آنها به مردم در تقابل با حکومت‌هایشان می‌تواند از شدت بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا بکاهد.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه آلموند، منشاء بحران یا در ذات هر نظام سیاسی و یا در عوامل محیطی نهفته است. (واعظی، ۱۳۹۰، ۳۵) خاورمیانه و شمال آفریقا از چند جهت مهم همواره در ذات خود آمادگی بحرانی شدن را دارند: این مناطق اهمیت ژئوپلیتیکی و اقتصادی زیادی دارند، قدرت‌های بزرگ نظام جهانی در این مناطق منافع مهمی دارند، حکومت‌ها در این مناطق غیردموکراتیک هستند و به‌واسطه حمایت قدرت‌های بزرگ از آنها به سمت دموکراتیک شدن هم گام بر نمی‌دارند، قدرت در این مناطق اغلب خانوادگی و موروثی است، مخالفان سرکوب می‌شوند و خشونت جزء جدایی‌ناپذیر ساختار در کشورهای منطقه است. موازنه قدرت در این منطقه نیز برای قدرت‌های بزرگ بسیار مهم است.

تحت چنین شرایطی، جرقه خودسوزی بوعزیزی در تونس زمینه‌ساز جسارت مردم عرب برای قیام علیه حکومت‌هایشان شد. این قیام مردمی قصد دارد ساختار قدرت سنتی در منطقه منا را بشکند. این هدف مورد قبول پادشاهان محافظه‌کار منطقه و قدرت‌های فرمانطقه‌ای قرار نگرفت. اما تقابل بین مردم و حاکمان عرب با گذشت زمان نه تنها کاهش نیافت، بلکه شکاف بین حکومت و مردم افزایش زیادی داشته و به‌نوعی حصول به توافق را مشکل کرده است. در این نوشتار سعی شد ریشه این موضوع بر اساس مدل گسترش بحران مایکل برچر و پنج فاکتور اهمیت ژئواستراتژیک، موضوع بحران، خشونت، تعدد بازیگران و دخالت قدرت‌های بزرگ بررسی شود.

واقعیت این است که علاوه بر ذات بحرانی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل ساخت حکومت‌ها و اهمیت ژئوپلیتیکی و اقتصادی آن، موضوع بحران جاری نیز به گونه‌ای بوده که رسیدن به یک راه حل مسالمت‌آمیز را مشکل می‌کند. موضوع اصلی بحران تغییر در ساخت و راس قدرت سیاسی کشورهای منطقه است. از این رو، حاکمان عرب با همه توان خود برای تقابل با مردم و سرکوب جنبش مردمی استفاده کردند و میزان استفاده از خشونت در این کشورها طی دهه‌های اخیر به بالاترین حد خود رسیده است. امنیت بازیگران منطقه‌ای و منافع بازیگران فرامنطقه‌ای نیز موجب دخالت آنها در بحران جاری منطقه مناسبت و به قول برچر، هر چقدر که تعداد بازیگران بیشتر و منافع آنها مهم باشد، بحران نیز گسترش بیشتری می‌یابد. بیش از ۲۰ سال عربستان سعودی و مصر در قالب محور سازش در مقابل سوریه و ایران در قالب محور مقاومت، توازن قوا در منطقه را شکل دادند. اکنون در نتیجه خیزش‌های مردمی این توازن قوا در حال برهم خوردن است. لذا پادشاهان عرب به رهبری عربستان درصدد جلوگیری از برهم خوردن این توازن هستند.

قدرت‌های بزرگ بیش از آنکه دغدغه دموکراسی در منطقه راهبردی مناسبت داشته و از جنبش‌های مردمی و دموکراسی‌خواهی در این کشورها حمایت کنند، به منافع خود اندیشیده و در راستای حفظ منافع خود همواره از دیکتاتورهای عرب به‌رغم رفتارها و سیستم حکومتی غیردموکراتیک‌شان حمایت کردند. به همین دلیل است که موج سوم دموکراتیزاسیون که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، اروپای جنوبی، آمریکای جنوبی و بسیاری از بخش‌های اروپای شرقی را دربر گرفت، شامل خاورمیانه نشد. امروز نیز از آنجا که قدرت‌های بزرگ دغدغه ارزش‌های دموکراتیک در منطقه مناسبت ندارند و بیش از هر چیز به منافع و جایگاه خود در این منطقه می‌اندیشند، در مقابل خشونت حاکمان عرب علیه مردم معترض یا سکوت پیشه کرده و یا اینکه خود مستقیماً از خشونت حمایت می‌کنند و به‌نوعی باعث گسترش بحران در این منطقه شده‌اند. واقعیت این است که تنها راه برون‌رفت از بحران در منطقه مناسبت پذیرش واقعیت تغییر است. راهی که مردم عرب در پیش گرفته‌اند، بازگشت ندارد و ساختارهای سنتی عرب باید جایگزین ساختارهای مدرن و مردمی شوند.

منابع:

۱. برچر، مایکل (۱۳۸۲)، *بحران در سیاست جهان؛ یافته‌ها و مطالعات موردی*، ترجمه میر فردیم قریشی، جلد اول، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی.
۲. برچر، مایکل (۱۳۸۲)، *بحران در سیاست جهان؛ یافته‌ها و مطالعات موردی*، ترجمه حیدر علی بلوچی، جلد دوم، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی.
۳. بیگ علیزاده، بهروز (۱۳۹۰)، «نقش نفت در سرنوشت منطقه منا»، *ماهنامه اکتشاف و تولید*، شماره ۸۵.
۴. حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۱)، «ایران و انقلاب‌های ۲۰۱۱ خاورمیانه: برداشت‌ها و اقدامات»، *فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب/اسلامی*، سال نهم، شماره ۲۸.
۵. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و فرازی مهدی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب/اسلامی*، سال نهم، شماره ۲۸.
۶. سایت جهانی شدن (۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)، «خاورمیانه؛ منطقه طلایی انرژی جهان».
۷. سلیمانی، محمدباقر (۱۳۷۹)، *بازیگران روند صلح خاورمیانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. سکونیوز (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱)، «نقش حیاتی مسیرهای حیاتی خاورمیانه در صنایع نفت و گاز جهان».
۹. شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی شانل ۱۱ بهمن ۱۳۹۰، «منطقه مناقش عمده‌ای در عرضه و تقاضای جهانی نفت دارد».
۱۰. شفيعی، نوذر (۱۳۸۹)، «نفت و سیاست تهاجمی آمریکا در منطقه خاورمیانه بعد از جنگ سرد»، وب‌سایت دکتر نوذر شفيعی.
۱۱. صیانت از بیداری اسلامی، رک. به: <http://www.islamicgc.com/Articles/Show.aspx?ID=809>
۱۲. عظیمی، فرزانه (۱۳۹۰)، «سقوط دیکتاتوری قذافی؛ پایان جنگ ۹ ماهه در لیبی»، سایت عصر نو، http://asre-nou.net/php/view_print_version.php?objnr
۱۳. کاظمی، سیدعلی اصغر (۱۳۶۶)، *مدیریت بحران‌های بین‌المللی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. کامروا، مهران (۱۳۸۸)، *خاورمیانه معاصر*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران: نشر قومس.
۱۵. میلشتاین، میخائیل (۱۳۹۰)، «خاورمیانه قدیم - جدید: انقلاب‌ها در خاورمیانه و تبعات آن بر اسرائیل»، در: *خاورمیانه ۱/ ویژه اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی در خاورمیانه*، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۶. نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۰)، «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه‌ها و پیامدها»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره ۴.
۱۷. واعظی، محمود (۱۳۹۰)، *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه؛ نظریه‌ها و روندها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

18. Abdullah, Hussein(December 28, 2011), "Arab Spring Shakes up Regional Power Balance," *the Daily Star*.
19. Andersen Lars, Erslev(2012), "Bahrain and the Global Balance of Power after the Arab Spring," *DIIS Working Paper*.
20. Daoudy, Marwa(20110), "Syria: Revolution and Repression, in the Arab Spring: Implication for British Policy, Conservative Middle East Council," <http://cmec.org.uk/wp-content/uploads/CMEC-Arab-Spring.pdf>
21. Khelghat Doost, Hamoon and Jegatesn Govindran(30 July 2012), "the Arab Spring and the New Middle East: Israel at Crossroads," *Central European Journal of International & Security Studies*, <http://cejiss.org/econtributions/arab-spring-and-new-middle-east-israel-crossroads>
22. Muasher, Marwan(January 27, 2011), "the Arab World in Crisis: Redefining Arab Moderation," *Carnegie Endowment for International Peace*, http://carnegieendowment.org/files/Muasher_Outlook_Jan11_ArabWorldInCrisis_Word.pdf
23. Pillar, Paul R.(2011), "Alarmism and Islamism," *the National Interest*, <http://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/alarmism-islamism-6217>
24. Seale, Patrick(2012), "Arab Spring and its Impact on the Balance of Power in the Region," http://valdaiclub.com/middle_east/38480.html